

ترجمه فارسی با تغییراتی اندک از متن انگلیسی
راهنمای خوانش اپیکوروس؛ گزیده نوشته‌ها و
گواهی‌های متنی ترجمه و ویراسته برد اینوود و ل.
پ. گرسون، بنگاه انتشاراتی هکت، ۱۹۹۴^۱

ایرج آذرخوا

مه ۲۰۲۱، مونیخ

نامه اپیکوروس به منویکتوس

(دیوگنس لائرتیوس 10.121-135)

۱۲۱. اپیکوروس به منویکتوس، درود:

۱۲۲. نه جوان فلسفه‌ورزی را به تعویق بیندازد، نه پیر از فلسفه‌ورزی به‌ستوه بیاید. زیرا هیچ زمانی برای سلامتِ نفس نه زودهنگام است و نه دیرهنگام. کسی که می‌گوید یا زمانِ فلسفه‌ورزی هنوز درنرسیده یا زمانِ آن درگذشته است، همچون کسی است که می‌گوید یا زمانِ نیکبختی [=ئودایمونیا]^۲ هنوز درنرسیده یا آنکه زمانِ آن درگذشته است. پس هم جوان و هم پیر باید فلسفه بورزد: دومی [فلسفه بورزد] تا، به‌رغم پیری، به‌سبب موهبتِ رخ داده‌ها، در امور نیک جوان بماند؛ اولی [فلسفه بورزد] تا، به‌رغم جوانی، به‌سبب فقدانِ ترس از درپیش‌بوده‌ها، هم‌زمان سال‌خورده باشد. ازین است که باید بر اموری که نیکبختی را پدید می‌آورد همت گماشت، چه اگر [نیکبختی] حاضر باشد همه‌چیز را داریم و اگر غایب باشد هرکاری می‌کنیم تا آن را داشته باشیم.

¹ *The Epicurus Reader; Selected Writings and Testimonia*, translators and editors Brad Inwood and L. P. Gerson, introduction by D. S. Hutchinson, Hackett Publishing Company, 1994.

² εὐδαιμονία

۱۲۳. اموری را که بارها گفته‌ام انجام دهی انجام بده و بر آن همت گمار، و باور داشته باش که این امور عناصرِ زیبا زیستن [=زین]^۳ هستند. نخست، باور داشته باش که خدا، چنان‌که در اندیشهٔ همگانی از خدا ترسیم می‌شود، جاندار است تباه‌ناپذیر (آفتارتوس)^۴ و فرخنده (ماکاریوس)^۵، و هرگز کسی چیزی بیگانه با تباه‌ناپذیری‌اش یا ناخویشاوند با فرخندگی‌اش بدو نبندد. دربارهٔ او به همهٔ آن اموری باور داشته باش که قادر است در راستای فرخندگی و تباه‌ناپذیری‌اش به‌تصور درآید. چراکه خدایان هستند، زیرا شناخت [=گنوسیسیس]^۶ ایشان مرئی [=نارگس]^۷ است. اما آنان نه از آن گونه‌اند که عوام باور دارند؛ و ایشان به نظراتِ خویش دربارهٔ خدایان نیز پایبند نیستند. آنکه خدایان عوام را انکار می‌کند ناپرهیزگار نیست، ناپرهیزگار آن کسی است که پندارهای عوام را به خدایان می‌بندد. ۱۲۴. چراکه گفته‌های عوام دربارهٔ خدایان از جملهٔ پیش‌داشته‌ها [=پرولیپسیسیس؛ مفاهیم پایه‌ای که بر هرگونه شناختی تقدم دارد؛ مفاهیم ماتقدم]^۸ نیست بلکه از جملهٔ برداشته‌ها [=هوپولیپسیسیس؛ مفروضاتِ برآمده از نمودها]^۹ی دروغینی است که دربارهٔ خدایان دارند: ازین است که بدان بیشترین آسیب را از خدایان می‌بینند و نیکان بیشترین منفعت را از خدایان می‌برند. چراکه خدایان همواره با آنانی که همچون خودشانند، خویشاوندِ فضیلت‌هایشانند، از در موافقت درمی‌آیند و هرچه را که چنین نیست بیگانه قلمداد می‌کنند.

بدین باور خوی کن که مرگ برای ما هیچ است. چراکه هر نیک و بدی از اندریافتِ حسی [=ایسیسیسیس]^{۱۰} است، و مرگ محرومیت از اندریافتِ حسی است. بنابراین شناختِ درست دربارهٔ اینکه مرگ برای ما هیچ است میرنده زیستن را دلپذیر (آپولاوستوس)^{۱۱} می‌کند، البته نه با افزودنِ

^۳ ζῆν

^۴ ἄφθαρτος

^۵ μακάριος

^۶ γνῶσις

^۷ ἐναργής

^۸ προλήψεις

^۹ ὑπόληψις

^{۱۰} αἴσθησις

^{۱۱} ἀπολαυστός

زمانی بی‌کرانه [=آپيروس]^{۱۲} بدان بلکه با از میان برداشتنِ تمنایِ مرگ‌ناپذیری. ۱۲۵. زیرا برای کسی که دریافته باشد در غیابِ زیستن هیچ امر ترسناکی درکار نیست، در طولِ زیستن نیز هیچ امر ترسناکی [=دینوس]^{۱۳} درکار نخواهد بود. پس ابله است آنکه می‌گوید ترسش از مرگ از آن سبب نیست که حضورِ مرگ ترسناک است بلکه از آن سبب است که در پیش بودنِ مرگ ترسناک است. زیرا آنچه در طولِ حضورش آشفته نمی‌سازد، صرفِ انتظارش نیز تنها دردی بی‌بنیاد (بی‌پایه) پدید می‌آورد. پس مرگ، به‌عنوانِ دلهره‌آورترینِ امورِ بد، برای ما هیچ است؛ زیرا زمانی که ما هستیم، مرگ هنوز حضور ندارد؛ و هنگامی که مرگ حاضر است، ما نیستیم. بنابراین [مرگ] نه به زندگان مربوط است و نه به مردگان، زیرا بر اولی تأثیر ندارد، و دومی نیز وجود ندارد. اما عوام گاهی از مرگ می‌گریزند چراکه آن را بدترینِ امور می‌دانند و گاهی آن را برمی‌گزینند چراکه آن را رهایی از بدترین امور در زندگی می‌دانند. ۱۲۶. اما مردِ حکیم نه زیستن را پس می‌زند و نه از مرگ می‌ترسد. زیرا نه زیستن او را آزوده می‌کند، نه باور دارد که زیستن باید چیز بدی باشد. و درست همان‌گونه که لذیذترین خوراک را برمی‌گزینند نه بیشترین مقدار خوراک را بی‌قید و شرط، از لذت‌بخش‌ترین عمر محفوظ می‌شود نه از طولانی‌ترین عمر. کسی که توصیه می‌کند جوان باید زیبا بزید و پیر زیبا بمیرد کوتاه‌فکر است، نه فقط به دلیلِ جنبه‌های لذت‌بخشِ زندگی بلکه بدین دلیل که فعالیتِ یکسانی زیبا زیستن و زیبا مُردن را فراهم می‌آورد. بسیار بدتر کسی است که می‌گوید خوب است که به دنیا نیاییم، «اما اگر به دنیا می‌آییم [خوب است که] هرچه زودتر از دروازه‌های هایدس [=جهان مردگان]^{۱۴} عبور کنیم». ۱۲۷^{۱۵}. زیرا اگر واقعاً بدانچه می‌گوید باور دارد، چرا زندگی را ترک نمی‌گوید؟ و اگر قاطعانه چنین تصمیمی گرفته باشد، انجام آن برایش آسان است. اما اگر مزاح می‌کند، وقتش را در میانِ کسانی که پذیرایش نیستند تلف می‌کند. باید به‌یاد داشته باشیم که آنچه رخ خواهد داد نه

¹² ἄπειρος

¹³ δεινός

¹⁴ Ἰδης

¹⁵ Theognis 425, 427

بی قید و شرط در حیطة قدرت ماست نه بی قید و شرط بیرون از آن، تا بی قید و شرط انتظار داشته باشیم که رخ خواهد داد یا نومید باشیم که بی قید و شرط رخ نخواهد داد.

باید دانست که از امیال [=پیشومیای]^{۱۶} برخی طبیعی [=فوسیکوس]^{۱۷} هستند برخی بی بنیاد؛ و از امیال طبیعی، برخی ضروری [=آنانکایوس]^{۱۸} هستند و برخی صرفاً طبیعی؛ و از ضروری ها برخی برای نیکبختی ضروری هستند و برخی برای رهایی جسم از گرفتاری ها و برخی برای خود زیستن. ۱۲۸. نظورزی [=ثوریا]^{۱۹} نامتزلزل درباره این امور فرد را قادر می سازد هر گزینش و گزینش را به سلامت جسم و ناپریشانی [=تاراکسیا]^{۲۰} نفس وابسته کند؛ زیرا این غایت فرخنده زیستن است. چراکه ما هر کاری می کنیم از برای آنکه نه رنج ببریم نه در وحشت به سر ببریم. به مجرد آنکه بدین مقام دست یابیم، هر توفانی در نفس فرومی نشیند، زیرا جاندار نیاز ندارد در پی چیزی که ندارد روان شود یا در جست و جوی چیز دیگری برای برآوردن نیکی [=کمال] جسم و نفس باشد. چراکه ما تنها هنگامی به لذت نیازمندیم که از غیاب لذت درد می کشیم، و هنگامی که درد نکشیم، دیگر نیازی به لذت نخواهیم داشت.

هم ازین روست که می گوئیم لذت [=هدونه]^{۲۱} آغازگاه (آرخه) و غایت (تلوس) فرخنده زیستن است. ۱۲۹. زیرا ما این را نخستین خیر هم زاد [=سونگنیکوس؛ سرشتین، فطری]^{۲۲} خویش می دانیم، و این آغازگاه ما برای هر گزینش و گزینش است و با قراردادن عواطف [=پائوس]^{۲۳} به عنوان سنجۀ داوری برای هر امر نیکی بدان بازمی گردیم. و از آنجایی که این نخستین خیر هم زاد است ما هر لذتی را بر نمی گزینیم؛ بلکه گاهی از بسیاری از لذت ها کناره می گیریم چراکه مقدار معتناهی از

¹⁶ ἐπιθυμία

¹⁷ φυσικός

¹⁸ ἀναγκαῖος

¹⁹ θεωρία

²⁰ ἀταραξία

²¹ ἡδονή

²² συγγενικός

²³ πάθος

آنچه با آن [لذت‌ها] ناخویشاوند است نصیب ما می‌شود. و باور داریم بسیاری از دردها باید بهتر از لذت‌ها باشند؛ چراکه اگر آن دردها را تاب بیاوریم، لذتِ بزرگ‌تری را برای مدتی طولانی در پی دارند. پس هر لذتی نیک است، زیرا خویشاوندی‌ای طبیعی [با ما] دارد، اما چنین نیست که هر لذتی برگزیده شود. درست همانطور که هر دردی بد است، اما چنین نیست که هر دردی چنان باشد که هماره از آن بگریزیم. ۱۳۰. به‌هرروی، مناسب است که تمامی این تصمیمات برحسب اندازه‌گیری مقایسه‌ای و وارسی سودمندی‌ها و ناسودمندی‌ها گرفته شوند. چراکه ما گاهی اوقات شیء نیکی را بد قلمداد می‌کنیم و، برعکس، شیء بدی را نیک.

و ما باور داریم که خودبسندگی (آوتارکیا)^{۲۴} خیرِ بزرگی است، نه از این جهت که تحت هر شرایطی با کم‌ترین‌ها سر کنیم، بلکه از این جهت که اگر بسیار نداشتیم می‌توانیم با کم سر کنیم، زیرا عمیقاً قانع شده‌ایم کسانی که کم‌ترین نیاز را به تمول دارند بیشتر از آن محظوظ می‌شوند؛ و اینکه هرآنچه طبیعی است به‌سادگی به‌دست می‌آید و اما هرآنچه بی‌بنیاد است به‌سختی؛ و اینکه چاشنی‌های ساده لذتی را فراهم می‌آورد هم‌اندازه با چاشنی‌های زندگی متمولانه هنگامی که درد ناشی از احتیاج کلاً از میان برود؛ ۱۳۱. و بعید است نان و آب برای کسی که بدان معتاد است بیشترین لذت را فراهم آورد. بنابراین خو کردن به شیوه‌های زندگی ساده، نه متمولانه، فرد را کاملاً سالم بار می‌آورد، وی را در برابر وظایف ضروری نامذبذب می‌کند، ما را در اوقات تمول که هر ازچندی رخ می‌دهد در موقعیت بهتری قرار می‌دهد، و ما را در برابر بخت [=توخه]^{۲۵} نترس می‌کند. پس وقتی می‌گوییم لذت غایت است، منظورمان لذت‌های عیاشانه یا لذت‌های ناشی از گسارش نیست. چنان‌که برخی از سر نادانی و مخالفت یا سوءتعبیر عمدی بر ما می‌بندند. بلکه منظورمان فقدان درد در جسم و [فقدان] پریشانی در نفس است. ۱۳۲. زیرا دوره‌های می‌گساری و مهمانی‌های پی‌درپی و برخورداری از پسران و زنان، یا خوردن ماهی و دیگر خوراکی‌های دلپذیر سفره‌های متمولانه نیست

²⁴ αὐτάρκεια

²⁵ τύχη

که زاینده زندگانی [=بیوس]^{۲۶} لذت بخش است بلکه حسابگریِ هوشیارانه است که چنین می‌کند۔ حسابگری ای که در پی علل [=آیتیای]^{۲۷} هر گزینش و گریزش می‌گردد و پندارهایی را که منشاء بیشترین غوغا در نفس است بیرون می‌افکند.

روشن‌رایی [=فرونسیس]^{۲۸} اصل همه این امور است و بزرگ‌ترین خیر است. از همین روست که روشن‌رایی ارزشمندتر از فلسفه است. زیرا روشن‌رایی منشاء همه فضیلت‌ها است و تعلیم می‌دهد که ناممکن است بدون روشن‌رایانه، آبرومندانه، و دادگرانه زیستن لذت‌بخشانه زیست و ناممکن است بدون لذت‌بخشانه زیستن روشن‌رایانه، آبرومندانه، و دادگرانه زیست. زیرا فضیلت‌ها افزونه‌هایی طبیعی به زیست لذت‌بخش هستند و زیست لذت‌بخش از آن‌ها جدایی ناپذیر است.

۱۳۳. پس گمان می‌کنی چه کسی برتر از اوایی است که پندارهایی پرهیزگاران دربارۀ خدایان دارد، همواره در برابر مرگ نترس است، تبیینی برای غایت طبیعی زندگی دارد و می‌فهمد که به‌آسانی می‌توان به حد امور نیک به‌طور کامل دست یافت، و به‌آسانی می‌توان [حد امور نیک را] نگاه داشت، و [می‌فهمد که] امور بد یا اندک زمانی می‌پایند یا اندک گرفتاری ای پدید می‌آورند؟

وی [مرد حکیم] خنده می‌زند بر [تقدیر]، که برخی^{۲۹} آن را کدبانو [=دِسپوتیس]^{۳۰} می‌نامند همه چیز معرفی می‌کنند، و می‌گویند برخی امور از روی ضرورت رخ می‌دهند، برخی از روی بخت، و برخی از روی عاملیت خودمان؛ او می‌بیند که ضرورت آشتی ناپذیر است و بخت ناپایدار، حال آنکه

²⁶ βίος

²⁷ αἰτίαι

²⁸ φρόνησις

²⁹ منظور اپیکوروس از «برخی»، چنان‌که در چند خط پایین‌تر مشخص می‌شود، طبیعت‌شناسان است. به‌باور طبیعت‌شناسان تقدیر یا ضرورتی مقدر بر کل طبیعت حاکم است. در اینجا اپیکوروس «تقدیر» را در این معنا انکار می‌کند و می‌گوید در مقایسه با تقدیر طبیعت‌شناسان «بهتر می‌بود» به افسانه‌های شاعران درباره خدایان پناه می‌آوردیم. زیرا در اولی با نذر-و-نیاز در پیشگاه خدایان امکان‌رهایی از شرور داشتیم اما در دومی با ضرورتی آشتی ناپذیر (یا سخن ناپذیر) مواجهیم که خود را بر ما زور آور می‌کند. اما با فهمیدن این حقیقت که ضرورت بر طبیعت حاکمیتی مطلق ندارد، زیرا برخی امور از روی بخت و برخی از روی عاملیت خودمان رخ می‌دهند، نیازی به پناه آوردن به افسانه‌های شاعرانه درباره خدایان نیز نداریم.

³⁰ δεσπότης

آنچه از روی عاملیتِ خودمان رخ می‌دهد بی‌کدخدا [=ἄδеспotos؛ سرورِ خویش]³¹ است و موضوعِ ستایش و نکوهش قرار می‌گیرد. ۱۳۴. پس بهتر می‌بود از افسانه‌ای که درباره‌ی خدایان گفته می‌شود پیروی کنیم تا برده‌ی تقدیر [=هیماρμένη؛ آنچه مقدر شده]³² طبیعت‌شناسان [=فوسیکوی] شویم. چراکه در اولی با ارج‌نهادن به خدایان امیدی برای گریز از امور بد هست، اما در دومی ضرورتی آشتی‌ناپذیر در کار است. و او [مردِ حکیم] بر آن است که بخت نه‌خدایی است، چنان‌که عوام گمان می‌برند، زیرا خدا هیچ کاری را نابه‌سامان انجام نمی‌دهد؛ نه علتی است هرچند غیریقینی. چراکه او بر این اندیشه نیست که بخت چیزِ نیک یا بدی را در پیوند با زیستِ فرخنده به آدمیان می‌دهد، هرچند آغازگاهِ نیکی‌ها و بدی‌های بزرگ است. و می‌اندیشد بهتر است به‌نحو معقول نابخت‌یار بود تا به‌نحو بی‌معنی بخت‌یار؛ ۱۳۵. زیرا اینکه تصمیم نیک درست از کار درنیاید بهتر از آن است که تصمیم بد از روی بخت درست از کار دربیاید.

خودت به‌همراه آنکه همانند توست بر این‌ها و چیزهایی که خویشاوند این‌هاست روز و شب همت گمار که هرگز پریشان نخواهی شد چه در بیداری چه در خواب، و همچون خدایی اندر میانِ آدمیان زندگی خواهی کرد. زیرا کسی که اندر میانِ نیکی‌های نامیرا می‌زید به‌هیچ‌وجه به جاننداری میرنده نخواهد مانست.

³¹ ἄδеспotos

³² εἰμαρμένη